

سینه از بغض چو دکان کبابی تاکی چشمها دوخته چون چشم شرابی تاکی

فرقه بندی چقدر تفرقه انداز شدی

سرمه خامشی بانگ هم آواز شدی

ذوق پرواز دل پر تب و تابم در داد بی پروایی این مرغ کبابم در داد

دل فریبی تما شای سراجم در داد نشه تشنه گی های جابم در داد

صبر چون پنبه ز تاثیر فغانم سوزد

گر کنم ضبط فغان مسکن جانم سوزد

آخر آن اخگر دل ساغر فغفور نشد وای فریاد شکستن همه منظور نشد

ناله لبریز ز پیمانۀ طنبور نشد دهر از نشه فریاد تو مخمور نشد

نای را نای گلو جاده فریاد نشد

روح پروانه این داغ خدا داد نشد

ذوق نظاره شررد دل حیران زدورفت اشقیاق نگه از جنبش مژگان زدورفت

یاد مژگان تو نشتر برگ جان زدورفت ناخن فاخته در سینه بریان زدورفت

بخت یاران بدم تیغ تغافل خوابید

تو به از شامت اعمال تو بر خود لرزید

بفلم آقای سرور خان گوبا

هاتفی جامی و شعرای متاخرین

بعد از هجوم لشکر خونخوار مغل و پیچیدن طومار علم و ادب بدترین دوره های فترت و انحطاط ادبی را وسط آسیاب خود دیده نهال برومند شعر و ادبش در خشک ترین صحراهای دور از آبادانی مانده است. کشور کهستانی مانیز علی الخصوص بسا تقه این قانون طبیعی و سکتۀ ادبی سالهای دراز و روزگار کشالی این جور زمین و رشک آسمان را متحمل گردیده است ولی چون هر طلوع را غروبی در پی و هر غروب را طلوعی در دنبال است تحکم همین روشن روزگار بعد از دو صد چند

سال ارمیدگی و انجماد دوباره این خشک سال شعرو ادب یک بهار نیکو و پردامنه معطری را در بر گرفته است این عهد خوش رنگ درست همان دوره تیموریه هرات است که بایک فر جوانی و شوکت تمامی درخشیده و بتلافی آن روزگار غم و اندوه یک دوره آرام و پرفراستی روی کار آورده است که صنایع نفیسه آن عهد هرات عزیز ما را تا امروز قشنگ ترین صحیفه از صحایف آسیا معرفی مینماید علاوه برار باب صنایع و صاحبان فن یکدسته شعرای زبر دست و نامداری ظهور کرده اند که چراغ مرده شاعری مشرق را بعد از دو صد سال خاموشی دوباره برافروخته و دواوینی را که از سرتاسر آنها غیر از عجز و انکسار، درویشی و بی قیدی، رخاوت، و تنبلی، از و او گوشه گیری دیگر نمایشی ندارد مگرراً از ترکیبات شیرین لفظی و معنوی و پرورش افکار فلسفی و مبانی شور انگیز ادبی و نکات دقیق اخلاقی مملو نموده چنانچه آثار مولانا جامی و میرعلی شیرنوائی و سایر بزرگان این عهد خوبترین نمونه و صادق ترین شاهد مدعای ماست.

و از همین جا است که سبک ملیح و بلیغ متاخرین شروع شده و در تمام مراکز و اقطار ادب فارسی از آخر قرن نهم تا وسط قرن دوازدهم یعنی قریب ۳ قرن جاری مانده است و درین سبک شعرای بزرگ و نامداری درهند و ایران و افغان از قبیل فغانی شیرازی، اهلی شیرازی، خواجه آصفی هروی، میرشاهی سبز واری، لسانی و شریف تبریزی، یحیی لاهیجی، محتشم کاشی، ضمیری اصفهانی، وحشی بافقی، و مرزا قلی ملی، و خواجه حسن ثنائی، و ولی دشت ییاضی، و صالحی، و قاضی نورالدین اصفهانی، و فهمی، و حاتم کاشی، و میرالهی قمی، و صبری ساوجی، و حضوری قمی، و روزبهان، و هلالی همدانی، عرفی شیرازی، آتشی قندهاری، هاشمی قندهاری، فیضی دکنی، رکنای مسیحی، شفقائی، صائب تبریزی، طالب آملی، نظیری نیشاپوری، غزالی مشهدی، قدسی مشهدی، ناصرعلی سرهندی، حاذق هروی، ناظم هروی بالآخره کوکب فروزان این دوره بیدل عظیم آبادی و غالب دهلوی ظهور نموده اند که حقیقتاً گنجینه ادبیات فارسی بعد از مغل بوجود این اخترهای تابناک آسمان شعرو ادب غنای سرشار و توانگری معقولی بهم رسانده است پس یکی از ارکان بزرگ آن نهضت ادبی و درخشنده ترین ستاره قرن نهم هجری درهرات ( افغانستان ) هاتقی جامیست که بعد از خال بزرگوار خود مولانا عبدالرحمن جامی بهترین شاعر و بزرگترین سخنگوی قرن نهم هجری است اسمش

عبدالله و مولد او قصبه جز جرد که از قصبات جام است دوره جوانی را در آغوش تریه و حمایه حضرت مولانا جامی بسر برده و تحصیلات پر دامنه خود را نیز بنزد حضرتش پایان رسانیده است و در مجلس ادبی هرات که بسی وزیر دانا و ادب پرور هری میر علی شیر نوائی اساس یافته بود یکی از ارکان مهم آن انجمن بشمار آمده است و باتفاق تمام تذکره نویسان و ارباب سیر بزرگترین شاعر مثنوی ساز این دوره هاتقی جامیست چنانچه صاحب تاریخ حبیب السیر مینویسد: « در نظم مثنوی از سایر شعراء زمان گوی تفوق می ربود اکثرآ کتب خمسه شیخ نظامی مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر و سکندر نامه را تتبع و استقبال کرده بحواب هر یک آن لیلی و مجنون، خسرو و شیرین هفت منظر و تیمور نامه بنظم آورده است، هاتقی در سلاسل مثنوی های خود زمینه های بگردست نخورده نیافته است که در آن ایجاد و ابتکاری کرده باشد زیرا همان پنج کتاب خمسه مذکور نظامی است که بعد از نظامی چندین مرتبه شعرای نامداری از قبیل امیر خسرو معروف به دهلوی، عرفی شیرازی، وحشی بافقی، مکتبی شیرازی، ناظم هروی، حاذق هروی، و غیره ها استقبال کرده اند شور انگیز ترین فصل شاعری همین فصل استقبال ها و جواباتی است که شعراً متصدی جواب یکدیگر میشوند مادرینجا نمیخواهیم که همه را مقابله نموده و گوینده بهتری را معرفی کنیم زیرا از حمتیست سنگین و کاریست دشوار و بجائنه از موضوع مقال مایرون ما فقط میخواهیم بعضی قسمت های هاتقی را در اینجا ارائه دهیم هر چند حق ابتکار ندارد ولی در صوتیکه از دیگران بهتر و قشنگ تر ساخته است باز هم خالی از عنایت و کجلاوت نخواهد بود.

دید آن بت سرو قد موزون  
از غایت اضطراب آن شب  
زین واقعه چون گذشت چندی  
پژمرده شدش عذار ساده  
آن غبغب چون هلال تابان  
شد زانوی پای آن یگانه  
در خواب که مرده است مجنون  
بیدار شد آن نگار در تب  
شد زار و زار مستمندی  
مانند گل گلاب داده  
تاری شده از زه گریبان  
موئی گر هیش در میانه

حالش چو شد آنچنان مبدل	شد نامه مردنش مسجل
با ما در خویش گفت کای یار	یک لحظه غنیمتست دیدار
عمریست که زحتم کشیدی	وز من همه رنج و تعب دیدی
وقت آمده است یار غمخوار	کز گردن تو سبک کنیم بار
خواهم که نیند ای نکوزن	جز سنگ لحد گرانی از من
باید نکشد کسی ز من بار	من بعد مگر جنازه بردار
احوال مرا چنانکه دانی	گوئی بطریق ترجمانی
بر گوی که شمع جان گدازان	وی چشم و چراغ عشق بازان
لیلی زغم تو رفت در خاک	پاک آمد و رفت همچنان پاک

خلاصه اگر مثنوی های او از جنبه تقلید و اقتباس از نظامی و امیر خسرو مورد انتقاد است ولی اشعار آن از لحاظ ادبی محض بسیار لطیف و رقیق و هیجان انگیز است هاتنی علاوه بر اشعار رقیق شاعرانه بعضی قطعات اخلاقی نیز سروده است که از حیث انسجام الفاظ و استحکام تراکیب و پرورش معانی اخلاقی انسان گمان میکند که زاده عصر فصاحت و پرورش یافته قرن بلاغت یعنی عهد رودکی و عنصری باشد قطعه ذیل را به نهایت فصاحت سروده است .

### آندرز به پسران

ای سپهر جمال را مه نو	بکنم چند گویمت بشنو
تانگردد نقاب رویت موی	ز روی رو کشاده بر سر کوی
هر که چیزی برایگان دهدت	نستانی اگر چه جان دهدت
میکن از صحبت بدان پرهیز	همچو خاشاک خشک ز آتش تیز
تارخت ساده و جمیل بود	می نخور گر چه سلسبیل بود
پسرانی که باده خوار شوند	از می سرخ رو سیاه شوند
پسران را کند دو کار خراب	هوس زینت و هوای شراب

وای بران پسر هزاران وای      که بود می پرست و خود آرای

بهر زن جامه سرخ و زرد آمد      این چنین جامه ننگ مرد آمد

ها تی در تمام قسمت های سخنوری جد و جهد خوبی کرده است حتی در قسمت رجز و حماسه که بعد از فردوسی شاعری برنخواست که درین زمینه دم زند ولی بعضی اشعار تیمور نامه اورنگک شهنامه را بخود گرفته و بوی کلمات فردوسی را میدهد مثلاً :

ز خون دلیران و گرد سپاه      زمین گشت سرخ و هوا شد سیاه

سپر ها فتاده همه واژگون      چو کشتی که افتد بدریای خون

سر نیزه در سینه کاوش گرفت      ز چشم زره خون تراوش گرفت

تبرزین بخون یلان گشته غرق      چو تاج خروسان جنگی بفرق

نه از قتل کس نیزه ها منفعل      چو بالا بلندان بیرحم دل

فتاده دران پن دشت درشت      سر نا ترا شیده چون خار پشت

افسوس که گذشت زمانه بچالی نداد که این شاعر توانا بعمر طبعی خویش رسیده و اقلایاد گاری از شهکارهای فصاحت و نمونه های بلاغت فارسی بر ایما باقی می گذاشت و بقول صاحب تاریخ کثیره در مراحل جوانی در محرم سنه ۹۲۷ بعالم آخرت شتافت یعنی از اواسط سلطنت سلطان حسین تا ایام سلطنت شاه اسمعیل صفوی در قید حیات بوده و بنام شاه اسمعیل صفوی هم مثنوی اختیار کرده ولی آن مثنوی با تمام نرسید که دیباچه کتاب عمرش باختتام رسید و مولانا حبیب الله معرفت که از شعرای فصیح و معاصر هاتقیست قطعه ذیل را در تاریخ وفات او سروده است :

از باغ دهر ها تفی خوش کلام رفت      سوی ریاض خلد بصدعیش و صد طرب

رفت از جها کسی که بود لطف شعراو      آشوب ترک و شور عجم فتنه عرب

تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت      از شاعر شهبان و شه شاعران طلب

۹۲۷

صاحب آتشکده مدفن او را در یکی از باغات قصبه جام که مولد او نیز همان قصبه است میدانند از آثار هاتقی بغیر از کتاب تیمور نامه و بعضی قسمت ها از مثنوی های لیلی و

مجنون و خسرو و شیرین و مثنوی هفت منظر دیگر چیزی نمانده است و بقول صاحب تاریخ کثیره کتاب تیهور نامه بیست هزار بیت بوده و از جمله آن ۴ هزار بیت انتخاب شده است و بقول صاحب تذکره حسینی اول کتاب مثنوی آن مثنوی لیلی و مجنون است چنانچه مینویسد :

چون اراده تصنیف لیلی و مجنون نمود بخدمت مولوی آمده اجازت خواست مولوی فرمود

اگر جواب قطعه مشهور فردوسی بگوئی اجازت داده آید و آن قطعه این است :

در ختی که تلخست و بر سرشت

ور از جوی خلدش بهنگام آب

سر انجام گوهر بکار آورد

همان میوه تلخ بار آورد

مولانا این قطعه را جواب گفته بخدمت مولوی گذرانید

گر بیضه زاغ ظلمت سرشت

بهنگام آن بیضه پروردنش

دهی آتش از چشمه سلسیل

شود عاقبت بیضه زاغ زاغ

مولوی فرمود اجازتست ، خلاصه هاتنی از شعرای زبردست قرن نهم و دهم هرات بوده

موجود سبکیست که بعد از او تا ۳ قرن در تمام مراکز فارسی زبان برقرار مانده و ما را امروز

بعد از مرور چهار صد سال جوای حال و احوال خود گردانیده است

